

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

استاد مسعود ریاضی

جامعه ایران

تا محمدرضا، پسر رضا خان، بر اریکه سلطنت نشسته، خدایگان، شاهنشاه آریامهر و... است و چون سقوط کرد، شاه خائن پلید و منفور می باشد و نفر بعد، معبود همگان می شود. این حال ملت ایران است و لذا حکومت کردن بر چنین ملتی، از نگهداری چهار تا مرغ آسانتر است. کافیت، که شخص قدرت داشته باشد و با عروس قدرت ازدواج کند. دیگر خر خود را به آسانی می راند و ملت از بذل مال و جان و ناموس و آبرو و شرف، در راهش دریغ نمی ورزند و کاری به کارهای خوب و بد او ندارند.

با تحقیقاتی که در سی سال گذشته، در جامعه شناسی دهات و مناطق فئودال نشین کرده ام، اینطور فهمیده ام که رژیم فئودالیسم، مانند سیستمهای استعمارگر، مردم را بنده و برده و نوکر ماب تربیت می کنند. وقتی در دهات معلمی می کردیم. شاهد بندگی دهقانان در مقابل اربابان بودیم. منطق خان این بود، که رعیت تابع ظلم است و احساس بر نمی دارد. ظاهراً این شعر یا ضرب المثل از فلسفه افلاطون، که به طبقات مختلف در جامعه معتقد بود و فیلسوف سیستم فئودالیسم محسوب می شود، سرچشمه گرفته است.

زمانی که یونان در اوج فئودالیت بود و حکومت خوانین و اشراف و تیول داران، جامعه یونان را اداره می کرد. فیلسوفان و شاعران آن عصر نیز، مبعوث همان جامعه بودند و فلسفه آن ها تصدیق کننده رژیم زمان بوده، لذا افلاطون معتقد بود گروهی از شکم مادر، اشراف و خان متولد می شوند و گروهی ذاتاً نوکر و برده و رعیت. در آن روزگار رژیم فئودالیسم مورد تبیین بود.

در جامعه عرب، ابتدای ظهور پیامبر اسلام، رژیم بردگی، به سیستم فئودالیسم تبدیل می شد، به همین دلیل، قوانین بردگی و ارباب و رعیتی تا حدودی در دین اسلام مورد تایید قرار گرفته است. در زمانهای بعد، می بینیم، که فیلسوفان و شاعران و جامعه شناسان، در رژیم سرمایه داری بورژوائی و متناسب با عصر خود و جامعه خود، فلسفه و قانون وضع می کنند. مثلاً قراردادهای لیبرالیسم و آزادی فردی در حقوق اجتماعی و امور اقتصادی، متناسب با سیستم سرمایه داری بازرگانی و صنعتی است.

به راستی نمی دانم جامعه امروز ایران چه حال اقتصادی دارد. در زمان محمد رضا شاه پهلوی یا به قول انقلابیون امروز، شاه خائن و منفور، به دستور آمریکایها، تحولی ساختگی و دولتی و رژیم فرموده، به نام انقلاب سفید شاه و مردم، صورت گرفت. که رژیم فئودالیسم و خان خانی را به طور مصنوعی و ساختگی، به سیستم بورژوازی تجارتنی و صنعتی تبدیل کرد. مالکین و خوانین دیروز مدیران و صاحبان کارخانه ها و شرکتهای امروز شدند. اما اخلاق خان خانی و اشرافی آنها عوض نشد. در نتیجه به جای دهات، شهرها تبدیل به تیول خوانین و جایگاه اشراف و فئودالها گردید.

کارکنان، کارمندان، پیشه گران و صنعتگران نیز رعایا و دهقانان دیروز بودند، که از دهات به علت تغییر سیستم زندگی فراری شدند و در شهرها جای خود را می جستند. سرباز در برابر فرمانده، کارمند در برابر رئیس، کارگر در برابر کارفرما و فقیر در مقابل غنی با خلق و خوی ارباب رعیتی رو به رو می شدند. همان شیوه بردگی و بندگی و نوکر مابی و اطاعت کورکورانه جاری بود.

باید بدانیم انقلاب و تحول اجتماعی باید به طور طبیعی صورت بگیرد. شاه نمی تواند انقلاب کند، آیت الله نمی تواند انقلاب کند. و اگر کردند تحولات و انقلابات، مصنوعی است و ثبات و بقائی نخواهد داشت. انقلاب از بالا به پایین نداریم. انقلاب فرمایشی و طبق منویات و فرامین ملوکانه و فتاوی آیات و ائمه، معنا ندارد. هیچ وقت کارفرما و کارخانه دار نمی تواند کارگر را علیه خود وادار به انقلاب کند. این خلاف طبیعت است. اما همه چیز به لطف استعمارگران در کشور ایران عملی است و هر غیر ممکنی ممکن و میسر است.

هر گاه در دهات خان نشین و سیستم فئودالیت دهقانان یا رعایا و بردگان، رشد فکری پیدا کردند و بر اثر گذشت زمان شخصیت بشری خود را بازیافتند و به حقوق خود آشنا شدند، از خود می پرسند، که چرا دویست خانواده دهقان شب و روز با سنگ و گل ور بروند

و لمقه نانی با رنج و مشقت به دست بیاورند و آن را به یک خان کاخ نشین دو دستی تقدیم کنند؟ اگر این بیداری در نفوس دهقانان پیدا شد، کم کم یا کار نمی کنند یا دست رنج خود را به خان نمی دهند.

با هم متحد می شوند، اتحادیه های دهقانی درست می کنند و خان را به ده راه نمی دهند. این می شود یک انقلاب دهقانی علیه سیستم فئودالیسم، نه این که دهقانی که هنوز بیدار نشده و خان را خدای خود می داند، خان بزرگتری بیابد و فرمان ملکوکانه صادر کند و بگوید:

”بلی دیگر نباید دهقان را رعیت گفت و خان حق ندارد به ده برود و از دسترنج دهقانان استفاده کند.”

این کار بدی نیست، اما چنین دهقان یا رعیتی، چون رشد فکری ندارد و خود را نمی تواند اداره کند، در نتیجه این رشد زودرس و نابجا کار کشاورزی خود را رها می کند و به فکر بلند پروازی می افتد و در شهر به عملگی و گدای می پردازد.

با صدور فرمان اصلاحات ارضی، می بینیم، دهات آباد که نشد هیچ، شهرهای ایران ویران گردید. چنین سرنوشتی نیز در انقلاب فرمایشی آمریکایی، انگلیسی، آخوندی اسلامی، نصیب ملت ایران شد که هنوز دو سال نگذشته نتایج وخیم و سرسام آور را به رای العین می بینیم.

بحثی درباره مراحل کمال

بشریت

انسان کسی است که علم را می شناسد و تکنولوژی به حد اعلا می رسد و همه مسائل خود را و همه نیازهایش را، با استعانت از دانش و تکنیک حل و رفع می کند. اما بشر چنین نیست. قدرت تعقلش ضعیف است و چشم به آسمان دوخته که دستی از غیب برون آید و برایش کاری بکند.

در دوران بشریت، پیامبران اداره کننده جوامع مترقی زمان خود بوده اند، که پایان دوره بشریت در عصر ظهور اسلام بوده است. بعد از او پیامبری ظهور نخواهد کرد.

جادوگران، پیشوایان ساکنان جنگل، هستند. یعنی سیستم زندگی وحشیان این را ایجاد می کند. بشر در جنگل، وحشی است و با جانوران جنگل، از نظر کمال فاصله زیادی ندارد. بعد از آنکه بشر جنگلی و وحشی رشد کرد و اهلی شد، خودش علیه سیستم جادوگری قیام و اعتراض می کند. در این مرحله از کمال است، که پیامبر ظهور می نماید.

جامعه زمان فراعنه مصر تازه به مرحله بشریت رسیده بود، که حضرت موسی (ع)، به نام پیامبر الواعزم، علیه سیستم جنگلی و جادوگری قیام کرد. بت پرستی، توتم پرستی، شرک و اعتقاد به ارباب انواع، مراحل کمال زندگی جنگلی است و پیامبران بعد از این مرحله، ظهور می کنند، که ابتدائی ترین مرحله بشریت می باشد.

صریحاً می گویم، تنها وحشیان تازه به تمدن رسیده راه، می توان با دین و مقالات انبیاء اداره کرد. اگر مردمی با ده فرمان دیانت موسی اداره شوند و به چنین حکومت و سیستمی جذب و تسلیم باشند، این مردم تازه از جنگل پا بیرون نهاده اند و در زمره افراد بشر محسوب می شوند.

اگر در داخل کشور اسرائیل شخصی قیام کند و مردم یهود را به تورات بخواند و فلسفه بازگشت به تورات را مطرح کند و مردم بپذیرند و اشتیاق نشان بدهند و نگویند که دوران تورات سپری شده، پس از آن انجیل و قرآن آمده و بعد از قرآن نیز دانش و تکنولوژی، معلوم است، که مردم اسرائیل هنوز از مرحله بشریت پا فراتر نهاده اند.

گفتم تا دوران ظهور اسلام، اکثر نقاط جهان، در مرحله بشریت بودند و بعضی از مناطق هنوز از جنگل و توحش فاصله ای نداشتند. اما جامعه ایران چه نوع زندگی دارد و این کشور وسیع با جمعیت کم در چه مرحله ای از جامعه شناسی انسان زندگی می کند. این کشور پهناور، متاسفانه سه نوع مردم دارد: وحشی، بشر، انسان که البته انسانهای ایران، که نیازهای خود را از طریق علم و تکنولوژی برآورده می کنند و به علم معتقد هستند و حکومت علم را پذیرفته اند انگشت شمارند.

گروه کثیری از مردم ایران که اغلب در دهات سکونت دارند و شاید در شهرها نیز پیدا شوند، هنوز در مرحله قبل از بشریت زیست می کنند، مسائل و مشکلات آنها به وسیله علم حل نمی شود. از علم و دین چیزی نمی فهمند و به سحر و جادو و دخالت جن و مرد

آزما و از ما بهتران در زندگی معتقدند، بیماری اعصاب و روان را از ناحیه اجنه می دانند و برای درمان هر نوع بیماری، از دعا و جادو کمک می گیرند.

در جامعه انقلابی امروز ایران نیز، مردم دل مرده، که عشق و شور خود را از دست داده اند، بسیاریند، که می بینیم، بازار جادوگران و ساحران رواج پیدا کرده است. به جای آنکه مشکلات خود را با علم جامعه شناسی و روانشناسی و از طریق روانکاو علمی و درک واقعیات زمان و علل و اسباب، بررسی و حل کنند، معتقدند، که جن و (دست مضرت) و از ما بهتران، موجب این افسردگیها و کسالتها و خستگیهای روانی شده است.

نوجوانی را برای معالجه از طریق هیپنوتیزم نزد حقیر آورده بودند، که بر اثر سکتة عصبی، صورتش کج شده بود. از مادرش سوالاتی کردم. معلوم شد شب جمعه به بهشت زهرا (گورستان تهرانیها) رفته است و آنقدر جنازه لت و پاره شده پاسداران و نظامیان را که بر اثر جنگ تحمیل شده به ایران و عراق، جنگ فرمایشی ابرقدرتها، به اصطلاح شهید شده اند، دیده است، دچار سکتة عصبی شده است. مادرش می گفت او را نزد یکی از دعا نویسه‌ها یعنی جادوگران برده ام، متأسفانه نتیجه ای نداشته.

پس جامعه ایران یک دست نیست که بتوان برای آن ایدئولوژی نوشت. من هم معتقد به تجزیه کشور نیستم که بگویم یک قسمت این مملکت را به وحشیان جنگل اختصاص بدهیم و آن‌ها را با قانون و سیستم جادوگری اداره کنیم و دسته دیگر که جز و طبقه بشریت هستند، به وسیله دین مقدس اسلام یا ادیان دیگر اداره کنیم و انسانها را که اندک هستند در قسمتی از کشور جای بدهیم و برای آن‌ها دانشگاه و مدرسه دایر کنیم و حکومت علم و تکنیک را برایشان فراهم نماییم.

رژیم آخوندی اسلامی و انقلابی امروز هم، خوب فهمیده، که دانشگاهها را تعطیل نموده. لابد برنامه ریزهای این کشور، به قدر من و تو عقل دارند، که فهمیده اند ملت وحشی و جنگلی و یا آن‌ها که در مرحله بشریت هستند و می توان آنها را با ادیان عهد باستان اداره کرد، احتیاجی به دانشگاه و علم و تکنولوژی ندارند.

این سخن را باید باور کنیم. زیرا می بینیم، که تر انقلاب فرهنگی ایران و آن هیئتی که با راهنمایی دکتر سید عبدالکریم سروش، به این کار مامورند، عملاً معتقدند که ایران دانشگاه نمی خواهد و فقط باید مدارس عالی اسلامی برای تربیت جوانان دایر شود. بیش از هزار سال است، که ایران چنین حکومت روشن بینی نداشته، این حکومت میزان کمال مردم ایران را درک کرده است، که به جای همه چیز، به آنها نماز داده است و دانشگاه تهران، مرکز نماز جمعه شده است. این حکومت، متناسب با رشد عقلی و اجتماعی ایرانیان است، پس باقی خواهد ماند و تا دراز مدت، جمهوری اسلامی برقرار است.

اگر انگلستان و آمریکا و روسیه موافقت فرمایند، که لقمه نانی به طبقه مستضعف داده شود و مشکل بیکاری و فقر رفع گردد و کشاورزی سنتی و باستانی، نه تکنیکی و علمی، احیاء شود و گسترش یابد و بیست میلیون ساکنان دهات به زندگی کشاورزی و روستایی خود، با گاو و گاو آهن پردازند، همه راضی خواهند بود.

الا طبقه به اصطلاح بورژوا و آن‌ها که در دوران بیست و پنج ساله نفوذ آمریکایان در ایران، طبقه خود را گم کردند و به جای آنکه لباس وحشیان را بپوشند، جامه اهل تمدن را پوشیدند و به یکباره از قعر دهات به کاخهای سر به فلک کشیده، کوچ کردند و زندگی مدرن اروپایی را، بدون آنکه از نظر کمال فکری، استحقاقش را داشته باشند، برای خود برگزیده اند. این وحشیهای متمدن نما، نه علم، نه صنعت، نه اخلاق و نه انسانیت، هیچ چیز نداشتند. فقط در سایه پول، به رفاه مادی و زندگی شبه فرنگی رسیده بودند و مراکز قدرت و صنعت و تجارت را تصرف کردند و نتوانستند، کشور را اداره کنند. مدارس ما به جای علم و صنعت، درس استعمال مواد مخدر، فساد و شهوترانی به جوانان می داد.

نمی گویم معلمین و استادان دانشگاه، در سر کلاسها فساد را تدریس می کردند. اما دانش آموز می دید که استادش فقط به فکر جمع پول و خرید اتومبیل می باشد، تحقیقات علمی ندارد و رسالت خود را گم کرده و شبها تا دیر وقت در کافه و کاباره به صرف مشروبات و مواد مخدر سر گرم است، پس به خوبی الگوبرداری می کرد.

طبقه تحصیل کرده و روشنفکر ماب ما، در بیست و پنج ساله گذشته غرق در فساد بودند و نام این زندگی کثیف و ننگین را تمدن و علم و دانش می گذاشتند و جوانی، که می توانست بهتر و آسانتر عفت عمومی را لکه دار کند، متمدنتر و متجدد تر بود.

عزیزان من می دانم، بلندگوهای رژیم اسلامی انقلابی امروز بیش از اینها برای شما گفتند و دادگاه انقلاب اسلامی، همه سردمداران رژیم گذشته را به گلوله بسته است. اما مطلب را نفهمیده و شما نمی فهمید، می دانید، که چرا جامعه ایران ویران شده؟ یک علت بیشتر ندارد و آن اینکه، آمریکا برای جلوگیری از کمونیسم و فروش محصولات کارخانجات خود در تمام کشورهای جهان سوم دچار دستپاچگی شده بود و مسیر رشد و تکامل، این جوامع را دچار آشفتگی کرد و نگذاشت راه طبیعی خود را طی کنند. آمریکا می دید جوانان تحصیل کرده، بخصوص آن ها که در خارج کشور، تجربیاتی اندوخته اند، فلسفه مارکس را به سهولت می پذیرند و کشورهای جهان سوم، دچار انقلابات کمونیستی خواهند شد.

پس چه باید کرد؟ روانشناسان و برنامه ریزهای آمریکا خیال کردند، اگر به طبقه تحصیلکرده، رفاه مادی بدهند و یک استاد دانشگاه را در بیست مرکز تولیدی و اداری، به کار مشغول کنند، تا درآمد بیشتری داشته باشد و سرگرم تفریحات و شهوات شود، شاید از رژیم سلطنتی وابسته ایران، رضایت حاصل کند و عیش و عشرت و رفاه خود را مدیون این رژیم استعماری بداند و بچه ها را طوری تربیت کند، که به سوی دنیای شرق نرود و فیلشان یاد هندوستان نکند. غافل از اینکه حرص و طمع بشر، هیچ گاه حد و اندازه نمی پذیرد و یک بشر هر چه از نظر مادی غنی تر باشد، حریصتر است. وقتی در جامعه ای، مردم در جمع مال و شهوت و هوس مسابقه بدهند، بمب اتمی هم جلوی آنها را نخواهد گرفت.

یک وحشی بی تربیت را از جنگل به دانشگاه آوردند. حالا این آقا دانشجو است. اتومبیل آمریکایی زیر پایش، پول فراوان نیز دارد و چون وحشی است، فقط از شکم به پائین فکر می کند. پس باید بخورد و کثافتکاری کند و اسم این رفتار خود را تمدن و روشنفکری بگذارد. آیا این رفاه ظاهری و وسیله عیش و عشرت و کثافتکاری، برای همه جوانان ایران فراهم بود؟ به خدا قسم نه، من به عنوان یک معلم که با نوجوان سروکار داشتم، از این حقایق به خوبی آگاهم، که سایر جوانان یعنی اکثریت جوانان، که نمی توانستند، مانند فرزندان سرمایه داران بی وجدان، بریز و بپاش کنند، به خود فروشی، قاچاقچیگری، دزدی، جاسوسی برای بیگانه و هزار ننگ و بدبختی دیگر تن می دادند، تا پولی برای هروئین و مشروبات خود، به دست آورند و مثلاً "دوست دختر خود را راضی نگهدارند. این بود محصول فرهنگ آمریکایی در ایران.

سه سال پیش پدر یکی از محصلین، در صبح یکی از روزها، که منتظر تاکسی بودم، که به مدرسه بروم، جلوی من ترمز کرد. پسرش نیز همراهش بود. در را باز و تعارف کرد. در حالی که دود سیگار فضای اتومبیل را پر کرده بود، سوار شدم و رفتم. پدر گفت: استاد، این پسر من در کلاس اول نظری شاگرد شماست. هنوز پانزده سالش نشده سیگار می کشد. او را نصیحت کن. به او نگاه کردم، لبهای آماس کرده پدر، نشان می داد که مشروب خوار و تریاکی است، انگشتانش نیز بر اثر دود سیگار سوخته و زرد شده است، گفتم: آقا هر وقت تو تریاک و مشروب و سیگار را ترک کردی، من قول شرف می دهم، که فرزندان، برگرد مواد مخدر نگردند. آخر رطب خورده منع رطب کی کند؟ گفت، از بچه های همکلاسیش یاد می گیرد. گفتم: آن هم البته صحیح است. ولی شما باید مراعات کنید.

من در عین حال که به نجات ملت ایران امیدوار هستم، اما از این نسل آمریکایی زده نا امیدم. بدانید که در جامعه بشریت، امروز هنوز جانوران درنده می بینم، که ظاهراً به صورت انسان متمدن، زندگی می کنند. من نمی گویم، مبادله فرهنگ بین ملتها غلط است، اما

می گویم، اگر فرزند شما به درس و کتاب علاقه ندارد، هنوز از نظر ژنتیکی در مرحله جنگل و توحش است. آن کس که از علم نشئه نمی شود و از مطالعه کتاب و بحث علمی احساس خستگی می کند و به عکس از نوارهای موسیقی و مواد مخدر و مسائل جنسی و خوردن، بیشتر لذت می برد از نظر کمال در درجات پائین است.

مگر نمی بینید، که پاره ای از جوانان که از مدرسه گریزانند، در سنین بالا، یعنی وقتی که به پیری می رسند، تازه به فکر تحصیل می افتند و کلاس شبانه می روند.

خیال نکنید تنها عامل محرک این افراد، مزایای مادی است، که از دیپلم یا برگ لیسانس می گیرند. بدانید، آن ها به کمالی رسیده اند، که دانش، آن ها را جذب می کند. بسیاری از افراد بیسواد یا کم سواد دیده ام، که دکور منزل آن ها، کتابخانه است و مرتباً کتاب

می خرنند. دوست کم سواد می دارم با اینکه عاشق پول و ثروت است، اما سعی می کند از ثروت خود در راه فساد و مواد مخدر استفاده نکند. به هنر و اجتماعات دینی و کتابخانه و دانشمندان علاقه مند است. تعجب کردم، وقتی که دیدم می گردد، تا شاعر گمنام کم پولی را پیدا کند و دیوان اشعار او را به چاپ برساند و به هزینه خود پخش کند. به عنوان کادو به دوستانش کتاب می دهد. اما خودش سواد ندارد و شاید یک صفحه روزنامه را نتواند درست بخواند. این آدم از نظر کمال طبیعی مرحله بشریت و توحش را پشت سر نهاده است.

اگر خواستید، کسی را ارزیابی کنید و درجه کمال او را از نظر مراحل مختلف آدمیت درک نمایید، ببینید، به چه چیزهایی علاقه مند است و ساعات بیکاری زندگی خود را، با چه کارها و سرگرمی‌های پر می کند. آن وقت می توانید، میزان کمال او را بفهمید و طبقه او را مشخص کنید.

من سخت به رژیم طبقاتی معتقدم و این تقسیم بندی را بر اساس میزان کمال مردم قرار می دهم. گفتم به رژیم طبقاتی معتقدم، اشتباه نکنید، تقسیم بندی من بر اساس پول و مقام نیست. نمی گویم هرکس زمین دارد، فئودال است و در یک طبقه قرار دارد و آن کس که دهقان است، در یک طبقه دیگر. من نمی گویم کارگر در یک طبقه و کارفرما در طبقه دیگر، این تقسیم بندی غلط است و به جامعه شناسی مارکس مربوط خواهد بود.

جامعه شناسی وحدت نوین جهانی می گوید: یک طبقه وحشیان جنگل هستند، که ممکن است، سرمایه دار و تحصیل کرده هم باشند. طبقه دیگر افراد بشر هستند، که باید با مسائل دینی و اعتقادات مذهبی و دینی اداره شوند. ممکن است اینگونه افراد در لباس اساتید دانشگاه نیز دیده شوند. یک طبقه انسانها هستند، که فقط با علم و تکنیک سیراب می شوند، ممکن است این طبقه به عکس در لباس یک دهقان و یا یک کارگر زندگی کنند. طبقه آخر آدمها هستند، آن‌ها که ورای فیزیک، تکنیک و دانش چیز دیگری رامی جویند.

راستی آدمها چه می گویند و چه می خواهند؟ مگر بالاتر از علم هم چیزی هست؟ جواب من این است، که انسانها علم و صنعت و هنر را، در خدمت رفاه مادی و شکم و زیر شکم می گیرند و مشکلات زندگی حیوانی خود را، از راه دانش و تکنیک رفع می کنند و فقط به زندگی در این دنیا معتقدند و از قوای معنوی مغز و روان خود، بی خبرند و برای پرورش آن استعدادها، نمی کوشند. اما آدمها می دانند به قول سعدی:

خور و خواب و خشم شهوت شغب است و جهل و ظلمت حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت

سعدی می فرماید، من منکر جسم و احتیاجاتش نیستم اما شرافت انسان به چیز دیگر است، ببینید چه زیبا گفته است:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت تن همین لباس زیباست، نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

مگر آدمی نبودی، که اسیر دیو ماندی که فرشته ره ندارد، به جهان آدمیت

آن‌ها که سر سپرده بیگانگان می شوند و در چنگال جاسوسان روس و انگلیس و آمریکا اسیرند، آدمی نیستند، که فرشته ره ندارد به جهان آدمیت، آدم بر جهان مسلط است. آدم مظهر خدا است. آدم وارث زمین است. آدم هدایت کننده انسانها است. هرگاه یک فرد آدم، به قوی ترین و محیل ترین جاسوس انگلستان و سازمان سیا و روس برخورد کند، بر او مسلط می شود و اسرار او را می تواند، از او بگیرد. زیرا بر او غلبه روحی و تفوق کمالی دارد. اگر یک فرد بشر، ولو یک کودک غیر ممیز، به یک گوسفند یا یک گوساله برخورد کند. او را به هرطرف که بخواهد می کشد و بر او مسلط است. یک دختر بچه می تواند صد عدد مرغ را به هر طرف که می خواهد بکشد، دانه می ریزد همه را جمع می کند. صدها شتر گردن کلفت، در یک قطار اسیر یک عرب وحشی هستند. این اصل تفوق عقل و دانش است.

وحدتبان، هرگاه شهوت و پول و مقام و سیاست شما را جذب و جلب کند، بدانید آدم نیستید. آن آخوند بی کمال است، که جاسوس انگلیس می شود، او حیوانی در لباس انسان روشنفکر مآب است، که خود را به روسیه و آمریکا می فروشد و مجری برنامه های شوم سرمایه داران غرب و شرق می گردد.

شما فرزندان روحانی من بدانید که برای تغییر رژیمهای جهان بشریت، تربیت می شوید، شما انقلابی حقیقی هستید و برای این مقصود عالی، خدای، تمرین می کنید. ما می خواهیم، سیستم زندگی جهان را زیر و زبر کنیم. انقلابی عظیم در جهان راه می افتد و ما هستیم ایجاد کننده این خط انقلاب الهی.

اسرار این مکتب را حفظ کنید. با اینکه جوان هستید، چون پیران طریقت قدم بزنید. یقیناً شما که جذب این مکتب الهی شده اید، از کمال آدمیت برخوردارید. یعنی به طور طبیعی، به مشیت الهی، مدارج انسانی را گذرانده اید و آمادگی دارید، که آدم بشوید. بیدار باشید، بشنوید، که چه می گویم. به شما تفهیم و تلقین می کنم، که شما باید جهان فردا را اداره کنید. کجا هستید؟ آیا سخن مرا می شنوید؟ شما باید کشورهای بزرگ را رهبری کنید. این خیال خام نیست. آرزوی محال نیست. من آمده ایست، نیستم. برای این امر خطیر رسالت دارم.

رهنمون معظم وحدت، شادروان حشمت الله دولتشاهی (حشمت السلطان)، شصت سال عمر شریف خود را در خدمت این امر عظیم قرار داد، تا توانست دکتر عطاالله شهاب پور، بهگر و علی اشرف کشاورز و مسعود ریاضی را تربیت کند. ما را آدم کرد و مامور شدیم که آدم بسازیم. اینست که با پرتوجوی حکمت نوین و مکتب روحی، کار می کنیم. به عظمت یزدان مقدر مهربان سوگند و به جان مقدس رهنمونم، تا سیستم جنایتکار کاپیتالیسم و سرمایه داری جهانخوار و سیستم سرتا پا جنون کمونیسم و بلشویسم را از جهان برندارم، از پای نخواهم نشست. اگر من به عینه این موضوع را نبینم، افکار و اندیشه هایم، شاهد این مسئله خواهد بود. شعار من حقیقی است و شعار دولت به دروغ انقلابی اسلامی آخوندی ایران قلابی است، "نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی". عملاً نشان داده که دروغ است.

اکنون جوانهای ما، در میدانهای جنگ پرپر می شوند و کسی نیست، که بداد این ملت فلک زده برسد. پیامی که امروز به شما می دهم، در این درس جامعه شناسی، از روی احساسات و عواطف زودگذر تهیه نشده، رسالت خود را به شما ابلاغ می کنم، که از آن به خوبی آگاه هستید و شما پیمان بسته اید، که خود را برای انجام این مأموریت الهی، که نجات مستضعفین جهان در آن ملحوظ است، بسازید.

جهان امروز ما در آستانه دوران آدمیت قرار گرفته و رهبر این دوران، وحدت نوین جهانی است. اکثریت نقاط مختلف کره زمین را علم و دانش و تکنولوژی در بر گرفته و بیشتر مردم جهان، به اصطلاح متمدن هستند، یعنی مراحل انسانیت را طی کرده اند و منتظر ظهور دوران آدمیت می باشند.

مگر نمی بینید، ظرف سی سال اخیر فلسفه اگزیستانسیالیسم و هیپیسم، جوانان تحصیلکرده جهان را جذب کرد، فرانسویها بیش از همه ملتها به این فلسفه روی آوردند و جوانهای ایرانی از غرب تقلید کورکورانه کردند. ای وای که ملت ایران روی تلقینات و القانات استعمارگران، همه چیز را قلابی و تقلیدی پیروی می کنند. به طور تقلیدی کمونیست می شوند و نهمانه هیپیسم و ناآگاه اگزیستانسیالیسم و بدون تفکر و صرفاً روی تقلید و پیروی، از مد مسلمان مجاهد انقلابی از آب در می آیند، دیروز به هیپی گری افتخار می کرد و امروز مشتاق شهادت است. مکتب ما توجهی به این نسل استعمار زده ایران ندارد و همان بهتر، که در میدانهای جنگ کشته شوند، به وسیله این شوکها و جنگها و انقلابات دروغین، بنا به امر الهی زمین پاکسازی می شود و این وعده ایست، که روشن بینان جهان داده اند و گفته اند، که زمانی بر این ملت می آید، که نوجوانانی بی خبر از همه جا، مسلمان و نمازگزار و مجاهد می شوند. پیغمبر محترم اسلام (ص) و حضرت امام صادق (ع)، این روزگار را برای ملت ایران و عراق پیشگوئی کرده اند و این بنده از سالهای خیلی پیش به شاگردان مکتب وحدت، آمدن این روزگار را گفته ام.

راستی، باید بگویم، که جهان سوم، اغلب در مرحله بشریت هستند. پس باید با دین و مذهب زندگی کنند. اما مردم فرانسه چه؟ آیا آن ها را نیز می توانیم اسلامی کنیم؟ و رساله علمیه را در دانشگاههای فرانسه درس بدهیم. مقصودم از اسلامی، دین راستین الهی نیست، مقصودم خرافات و موهوماتی است، که به نام پیامبر اسلام، قالب می کنند و گر نه در دوران آدمیت، که عالیترین مرحله کمال است، باز هم دین بر آدم حکومت خواهد کرد، اما کدام دین؟ دینی، که تمام دانشها و تکنولوژیها را در بر دارد و آن حکمت نوین است، که

دین و دانش راستین در آن تلفیق شده و وحدت ادیان را و وحدت دین و دانش را و صلح جهان را و سعادت انسانها را به ارمغان آورده است.

پس، در چنین جامعه ای مانند ایران، می بایست، هنوز منتظر تحولات و تغییرات نسلیها بود و هنگامی که دیگر دین خرافی تلقین شده ملایان ایشان را سیر نکند، علاقه به سخنان حکمت نوین بیشتر خواهد شد، که شاید در آن زمان من دربین شما نباشم و شما باید مسئولیت خود را نیک بدانید.